

زنده بادی برای امر کهنه/نو

فرشته طوسی



تاریخ، خطی جلو نمی‌رود، هر چه قدر هم تخیل کنیم و آرزومند باشیم، باز هم مسیر خودش را طی می‌کند، به همین خاطر هم هست که نمی‌توان ضرورتاً رویاهای مبتنی بر آزادی و رهایی را در آینده هم، به سادگی قابل تحقق دانست، چرا که جهان و مخاطراتش نشان داده‌است همه چیز آنطور که تصور می‌کنیم، پیش نمی‌رود، گاهی حتی مفاهیم تغییر شکل می‌دهند، به طوری که درک مسیر تحولاتشان، دشوار می‌شود. «آزادی» همانطور که در این چند دهه معنایش تغییر کرده است، در آینده هم ممکن است، دیگر معنای قبل را نداشته باشد. یا شاید «رهایی» برای نسلی که صد سال

پیش می‌زیسته است، جهانی را متصور می‌شده است که دیگر حتی در میان آرمان‌ها هم، جایی ندارد. اما این مفاهیم هر چه قدر هم که تغییر کنند، نباید ماهیتشان برای ما عوض شده و مبدل به امری نسبی شوند، همچنان باید آزادی و برابری را به گونه‌ای فهم کرد که امکانی برای رهایی، حداقل بر روی کاغذ ممکن باشد و گرنه چگونه می‌توان زندگی کرد؟

به همین خاطر هم هست که باید تکرارهای تاریخی را پیدا کنیم و افشایشان کنیم، از این افشاگری‌ها، آنچه که می‌ماند، نه فقط انتقال تجربه‌ی زیسته، بلکه انبوهی از مفاهیمی است که خود را مجدداً در زندگی هر کدام از ما، رؤیت‌پذیر می‌کنند. مفاهیمی مثل چگونگی مقاومت، کنش جمعی، نحوه‌ی ساخته و برساخته شدن سوژه سیاسی و امکان‌هایی که میانجی‌ها برای ما فعال می‌کنند، همه از خلال روایت‌ها و زندگی «ما» می‌توانند مفهوم پردازی شوند.

توصیف دانشگاه در این چند سال اخیر، می‌تواند فضایی را برای ما ایجاد کند، تا در آن، یک وضعیت تاریخی را در برهه‌ای کوتاه و به صورت فشرده فهم کنیم، فشردگی‌ای که گاهی به علت انباشت زیاد رخدادها، بسیاری از وقایع را در خود حل می‌کند و از طرفی، تکرار سرکوب و مقاومت، دیگر کسی را مجذوب نمی‌کند که دوباره این روندها را بازخوانی کند. همه منتظرند که شکافی، این روندهای تکرارشوند را قطع کرده و جهان جدیدی را خلق کند، اما مگر کلیت جهان، چیزی به جز تکرار در درونش هم می‌تواند باشد؟

وضعیت اکنون دانشگاه، بیش از هر زمان دیگری، می‌تواند ما را به سال‌های پس از ۸۸ و دانشگاهی که پس از جنبش سبز ساخته شد، پرتاب کند. منظور شباهت وضعیت از لحاظ فرمی است. وضعیت‌های پساجنبشی، می‌توانند در درون خود، الگوهای تکرار شونده‌ای را نشان دهند. بالاخص در فضایی که فاصله‌ای پر نشدنی بین آرزوها و واقعیت ایجاد می‌شود. جنبش سبز، سوژه‌های سیاسی مختص به خودش را ساخت، سوژه‌هایی که از دل رخداد برآمده بودند و

امتداد خود را در دانشگاه نشان می دادند. فرآیند سوژه شدن، به یکباره پدید نیامد، مفصل‌بندی‌های جدیدی پس از اعتراضات به انتخابات شکل گرفت و در طول زمان، ساخته شد. از درون این پیکربندی‌های جدید سیاسی و مناسباتی که حاکم بود، جنبش دانشجویی هم، فرم می گرفت. سوژه‌های سیاسی ساخته شده و تکوین یافته از دل این جریان، یک دست نبودند، یک فرم توپر مشخصی هم نداشتند، سرخوردگی و مهاجرت در بخشی از نیروهای سیاسی جریان داشت و گروه دیگری از آن‌ها هم، به کنش‌های فردی بدون نگاه به بستر و زمینه پرداختند. کنش‌هایی که به نظر می‌رسید، متاثر از تروماهای فردی و جمعی بود که پس از سرکوب و حصر و تجربه‌ی خیابان و زندان، شکل گرفته بود. اما این کلیت سوژه‌های سیاسی را در بر نمی‌گرفت.

جنبش دانشجویی که تا پیش از اعتراضات ۸۸ هم به میزان زیادی ضربه خورده بود، (سرکوب و مصادره انجمن‌های اسلامی به صورت گسترده)، در میانه جنبش سبز با تیر خلاص مواجه شد، تعداد زیاد دانشجویان تعلیقی و اخراجی و اساتیدی که آرام آرام اخراج و بازنشسته می‌شدند یادآور شبی از انقلاب فرهنگی بود. نهادهای قدرت به دنبال گسست دانشگاه از وضعیت جنبشی پیش از خود بودند و تمام توانشان را در این راستا، به کار گرفته بودند. پس از رخداد ۸۸، دانشگاه مولد سوژه‌هایی شد که آرام آرام شکل گرفته و توانسته بودند دوباره فضایی متعلق به خود بسازند. مدت‌های مدیدی، تمامی نهادها، چه درون دانشگاهی و چه غیر از آن، در یک همدستی پنهان و آشکار، دانشگاه را از نهادهای دانشجویی مستقل، خالی کرده بودند، اما این سوژه‌های ساخته شده پس از ۸۸، نهادها را با اندک تنفسی که به وجود آمد، با سختی و مشقت و هزینه‌های مختلفی، مجدداً در دانشگاه‌ها احیا کرده و فضایی را شکل دادند که دانشجویان در سراسر کشور، بتوانند با میانجی نهادهای سیاسی و صنفی در دانشگاه، امکانی برای جنبشی کردن در نهاد دانشگاه فراهم کنند، امکانی که چندین سال بود از این میدان، سلب شده بود. اعتراضات گسترده در دانشگاه‌ها در سال ۱۳۹۸ به گران شدن بنزین و تجمعاتی در دانشگاه‌های مختلف کشور، در اعتراض به ساقط شدن

هواپیمای اوکراینی، نشات گرفته از این وضعیت بودند. اینجا، دیالکتیک فضای نهادی و جنبشی در دانشگاه بعد از چندین سال، شکل گرفته بود. اما، مساله اینجا بود که همچنان کنش‌هایی که محتوایش معطوف به خود مساله دانشگاه بود، با طرد فضای عمومی به صورت رسانه‌ای مواجه می‌شد. به گونه‌ای که آموزش رایگان و یا مساله تبعیض و نابرابری در خود جنبش دانشجویی، علی‌رغم تمامی تلاش‌هایی که کم و بیش صورت گرفت، هیچ‌گاه به مساله‌ای عمومی مبدل نشد.

این بخشی از سوژه‌های برآمده از ۸۸، که مناسبات حاکم بر جنبش، از آن‌ها سوژه‌های باورمند به کنش جمعی در نسبت با دانشگاه ساخته بود، در تلاش بودند تا کنش خود را امری فردی فقط فهم نکنند و در یک بستری، بتوانند سیاستی را که همگان می‌خواهند در دانشگاه حذف شود، احیا کنند. این سوژه‌ها، گفتاری بودند که بیش از پیش می‌خواست، خود دانشگاه را مبدل به مساله کرده و به صورت ایدئولوژیک، امرسیاسی را فهم نکنند. سیاستی که این بار، کنشگرانش، نه همانند سیاست گذشته‌ی جنبش دانشجویی، به دنبال فهمی از پیشگامی در کنش‌گری بودند و نه نسبت به جایگاه خود تصوراتی داشتند که به نظر می‌رسید، تصنعی است. آنها به دنبال سیاستی بودند که بتواند گفتارهای ضد تبعیض و ضد سلطه را در خود نهاد دانشگاه هم شناسایی کند و حامل ایده‌ای باشد که امکان مقاومت دانشجوی در دانشگاه را فراهم کند. سیاستی که نه با گفتارهای جنگ طلبانه پیوند برقرار کند و همانند اخلافش برای حمله به خاورمیانه خشنود شود و نه هویت خود را در نفی و ضدیت با دیگری تعریف کند.

گاهی متغیرهایی که خارج از اراده‌ی بشری‌اند، چنان نتایج هولناکی به بار می‌ورند که برای هیچ کس قابل تصور نیست، اگر سرکوب و بازداشت و احضار فعالین دانشجویی، انجمن‌ها را نتوانسته بود در دانشگاه ساکت کند، کرونا، همانند هیولایی ناشناخته، برای دو سال، دانشگاه را تبدیل به نهادی کرد که نه در آن، امکانی برای آموزش حداقلی وجود داشت و نه امکان کنشگری به دانشجویان می‌داد. سیاست‌های خصوصی‌سازی، بومی‌گزینی و پولی کردن

دانشگاه هم، ضربات خود را به این وضعیت، ناگزیر وارد کرده بودند و دانشجویان تنها مدت محدودی را در دانشگاه می‌توانستند سپری کنند. نهادهای سرکوب اینبار ابزاری پیدا کرده بودند که هیچ وقت نمی‌توانستند تصور کنند، گسست از وضعیت پیشین در اینجا تا حدی ممکن شد و فعالین دانشجویی امکان شبکه‌سازی خود را از دست دادند. فعالینی که نتوانسته بودند گفتارهایی که در نطفه شکل گرفته بود را، تثبیت کنند، با شکاف‌هایی که پدید آمده بود، کم‌کم نهادهای خود و هم‌توانایی گفتارسازی در سطح دانشگاه را از دست دادند.

مرگ و تولد سیاست

اعتراضات «زن، زندگی، آزادی»، اما امکان بازیابی موقعیت جنبشی را فراهم کرد، نهادهای دانشجویی همانند انجمن‌ها دوباره جان گرفتند و در بعضی میادین توانستند با پیوند میان دانشجویان معترضی که تازه به دانشگاه آمده بودند، فضایی را برای کنشگری محیا کنند. انبوه بازداشت فعالین دانشجویان فعلی و سابق هم در میانه اعتراضات، نشان از این داشت که این امکان بازیابی مجدد، بسیاری را خشمگین کرده است. «زن، زندگی، آزادی» در دانشگاه‌ها، دو سویه متفاوت را کاملاً شکل داد، یک سویه امکانات جنبشی را به دلیل عدم کنشگری نهادی و خلا گفتاری نتوانست محقق کند، در این سویه، اعتراضات توده‌ای در درون برخی دانشگاه‌ها، توانست متأسفانه به خوبی این خلا و گسست شبکه‌سازی و کنش بی‌میانجی در درون دانشگاه را نشان بدهد، اعتراضاتی که بدون هدف و ایده‌ای مشخص، تنها به واکنش‌هایی جمعی از سرخشم و استیصال بدل شد و تنها سوژه‌های عصیان‌گر را در لحظه پدید آورد؛ سوژه‌هایی که نمی‌توانند امتداد پیدا کنند و به دنبال تحقق مطالباتشان، به صورت آنی هستند. دانشجویانی که فاصله‌ی بین خواندن سرود «بمان و پس بگیرشان» و نوشتن از دیگر باید رفت و «اینجا جای ماندن نیست»، به چند ماه، تنها تقلیل پیدا می‌کند. این سیاست توده‌ای، به گونه‌های متفاوتی در برخی شعارها و الفاظ و یا نوع مواجهه دانشجویان در صحن دانشگاه هم، خودش را نشان می‌دهد. گسترش شعار «مرد، میهن، آبادی» و استفاده از عبارات‌های زن‌ستیزانه و حضور کمرنگ

دانشجویان زن در این نوع واکنش‌ها، خود نشان دهنده‌ی این بود که چگونه می‌تواند یک ایده‌ی رهایی بخش مانند «زن، زندگی، آزادی» به ضد خود مبدل شود. در واقع امیدها و آرزوهای این دسته از سرکوب شدگان، خود به نوعی سرکوب منتهی شد. در این نقطه، نه تنها سیاست شکل نگرفت که سوژه‌ی ضد سیاسی هم ساخته شد و کنشگری موسومی را رواج داد.

اما از سویی دیگر، اعتراضات «زن، زندگی، آزادی»، تنها به این وضعیت خلاصه نشده و بخش مهم دیگری از کنش، در بخش دیگری خودش را نشان داد. در واقع می‌توان گفت، سویی دیگر این جنبش در دانشگاه‌ها، سیاستی را خلق کرد که به بهترین وجه می‌توانست امر جزئی را به امر کلی پیوند بدهد، اعتراض دانشجویان به تفکیک جنسیتی در سلف دانشگاه و حضور دانشجویان دختر بدون مقنعه در کلاس‌ها و مطالبه مشخص برای آزادی همکلاسی‌های بازداشت شده، نشان دهنده‌ی این بود که نباید لزوماً برای امور انتزاعی تقلا کرد و مقاومت برای مطالبه‌ای انضمامی، خود می‌تواند، بیش از هر زمان دیگری سیاست رهایی‌بخش را خلق کند. یک وضعیت، وقتی «سیاسی می‌شود» که یک خواسته جزئی کم کم نقش چیزی را ایفا می‌کند که مظهر امر کلی ناممکن است. از این گزاره، می‌توان هگلی هم نتیجه گرفت که خود «مفهوم سیاست» متضمن تضاد بین امر سیاسی و امر غیر سیاسی/پلیسی است. به عبارت دیگر، سیاست ورزی همان تعارض بین خود سیاست ورزی و نگرش غیرسیاسی (بین بی‌نظمی و نظم) است.^۱ این نوع سیاست، می‌تواند مبدل به شکل‌گیری تخیل جدیدی برای آینده شود. آینده‌ای که تنها می‌تواند محتوای خود را بر اساس اصولی مترقی، در فرم‌هایی جای دهد که امکان تغییرات عینی را به صورت محسوس، نمایان کند. در این سویه،

^۱ -بنگرید به سیاست ورزی زیبایی‌شناسی. ژاک رانسییر. ترجمه فتاح محمدی. نشر هزاره سوم. زنجان.

همان طور که اعتراض صورت می‌پذیرد، خود کنشگر هم می‌تواند بخشی از صحنه‌ای باشد که آن مطالبه را به تحقق درآورده است. مانند زنی که حجاب اختیاری را در حالی که حجاب ندارد، مطالبه می‌کند.

می‌توان گفت در هر نقطه‌ای که اعتراضات دانشجویان می‌توانست با هم‌چین اموری همچون اعتراض به تفکیک جنسیتی پیوند برقرار کند، لحظه‌ی به صحنه در آمدن سیاست رهایی بخش در دانشگاه، به معنای نمادین آن بود، همان لحظاتی که شاید زیاد هم مورد پسند رسانه‌هایی نبود که فضای کنشگری در دانشگاه را در جهت آن چیزی می‌خواستند، که خود تصور می‌کردند درست است، یعنی به دنبال بازنمایی مطالباتی انتزاعی و خواستار دگرگونی‌های بنیادی بودند. رسانه‌هایی که به جنبش دانشجویی همانند ابزاری نگاه میکردند که بتواند آنها را به این مقصد نزدیک کند. مقصدی که نه مسیر آن برای آنها اهمیت داشت و نه کنشگرانش. برخی از اپوزسیون خارج و داخل کشور، نمونه‌های آرمانی این گونه کنش‌گری‌اند، نمونه‌هایی که بدون توجه به هزینه‌ها و پیامدها، دانشجویان را تشویق را به این موضوع می‌کردند که از صحن دانشگاه بیرون آمده و به خیابان ملحق شوند. شاید بتوان اینگونه گفت که جنبش دانشجویی در رسانه‌ها تنها زمانی به رسمیت به صورت گسترده شناخته می‌شد که حامل گفتارهای ایدئولوژیک این نوع فیگورها و گروه‌های سیاسی باشد و «خود» را نادیده بگیرد.

به همین خاطر، کنشگر دانشجویی که استقلال دانشگاه را مطالبه و به آیین نامه‌های انضباطی غیر دانشجویی اعتراض کند و به دنبال عدم اخراج و تعلیق اساتید و دانشجویان باشد، آن چنان که باید، در میانه اعتراضات «زن، زندگی، آزادی» تشویق هم نمی‌شود. چرا که از او توقع می‌رفت، که هر روز تندتر و رادیکال‌تر از دیروزش واکنش نشان داده و در نهایت دست به انکار خود زده و بی‌محابا هزینه دهد. در همین راستا هم، به نوعی پنهان و شاید هم در بعضی مواقع، آشکارا نفی می‌شود. این نفی تا بدان جا ادامه پیدا می‌کند که کسانی که به صورت خودخواسته از دانشگاه، انصراف یا استعفا می‌دادند، مورد تشویق همگانی قرار می‌گرفتند. این تصمیم به خروج، به نظر می‌رسید بیش از هر

زمان دیگری، هر فردی را که تصمیم گرفته بود در دانشگاه مانده و مقاومت کند، دلسرد می‌کرد. چرا که ایده‌ی واگذاری تام و تمام نهاد دانشگاه و تمامی متعلقاتش را نمایندگی می‌کرد. این ایده‌ی خروج، تا آنجا ادامه پیدا می‌کند که دانشجوی تعلیقی و اخراجی، آن طور که باید، مورد توجه قرار نمی‌گیرد، چرا که بنیان نهاد دانشگاه و حضور در آن، از اساس، مشروعیتش مورد تردید قرار گرفته است. منطقی که در نهایت، می‌تواند منجر به مرگ حیات نمادین سوژه شود.

در هر مقطعی، «جهانی نو» بر وضعیت، احاطه پیدا می‌کند و این وضعیت جدید، گفتارهایی مختص به خودش را هم تولید می‌کند، مختصات جدید، سیاست‌های مطیع‌سازی و مقاومتش هم متفاوت است، اما نقاطی دارد که می‌تواند ما را به گذشته یا آینده پیوند دهد. این کلاف‌ها در یک زنجیره‌ای مشخص و متناسب با گذشته‌گره نخورده‌اند، گاهی شباهت‌ها بسیار می‌شود و گاهی تفاوت‌ها به حدی است که این خطوط، هیچ‌گاه به هم برخورد نمی‌کنند.

اکنون بیش از یک سال گذشته و در همین چند ماه، دوباره دانشگاه با انبوهی از دانشجویان تعلیقی، اخراج اساتید و انحلال انجمن‌های دانشجویی که بعد از سال ۹۲ احیا و بازگشایی شده بودند و فضای کم و بیش رخوت‌آلودی مواجه شده است که نتیجه‌ی تمامی آن چیزی است که در این چند دهه طی شده است. دانشگاه، هر زمانی که امکانی برای بازیابی اش فراهم شده، ضربه بعدی با شتاب بر رویش نواخته شده و دوباره تنها مانده است. حالا باید دید، آیا سوژه‌ی سیاسی بر آمده از این اعتراضات که سوژه‌ی سیاسی زن هم بر خلاف ۸۸، به صورت چشمگیری از دل آن خلق شده است، امکان این را دارد که از دل سرکوبی که فعلاً نقطه‌ی پایانی بر آن نیست، امکان‌هایی برای کنشگری خلق کند؟ آیا جنبش دانشجویی که نهادهای خود را هم از دست داده، دوباره باید، در روندی چند ساله، بتواند خود را بازیابی کرده و صورت بندی‌های جدیدی را برای سوژه شدن فراهم کند؟ و از دل آن مفاهیمی مثل «آزادی» و «رهایی» را از نو، در بستر زمان بازتعریف کند؟